



## بررسی تحول علوم انسانی اسلامی در فلسفه نوصدرایی

حجت‌الاسلام و المسلمین

رضا غلامی



رئیس شورای سیاست گذاری مجمع

عالی علوم انسانی اسلامی.

بنده یک پرسش مطرح می‌کنم که معنای وصف اسلامی در فلسفه اسلامی چیست؟ چرا ما می‌گوییم فلسفه اسلامی؟

اولاً اسلام پنجره‌ی تازه‌ای به روی فلسفه باز می‌کند و فلسفه وارد عرصه‌هایی می‌کند که فلسفه مستقلاً به تنهایی قادر به ورود به این عرصه‌ها نیست. ثانیاً فلسفه به خوبی می‌داند که قادر به پاسخ‌گویی به همه پرسش‌های بشر در مورد هستی نیست و بدون استعانت به دین به رسالت خودش عمل کند. فلسفه بدون اینکه مجبور باشد از اثبات‌گری عقلی عبور کند و از کمک دین در خیلی از عرصه‌ها بهره‌برداری می‌کند. نکته چهارم دیگر اینکه تنوع در مشرب‌های فلسفی یا اختلاف نظری در فلسفه اسلامی به منزله قائل بودن چند حقیقت نیست بلکه به معنای باز بودن راه‌های متعدد برای تقرب به حقیقت ضمن وفاداری به هسته سخت فلسفه اسلامی است. حالا این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی یک مشرب جدید در فلسفه اسلامی خلق می‌شود؟ وقتی راه جدید برای تقرب به حقیقت کشف شود و تأکید می‌کنم هر اختلاف نظر جزئی به منزله شکل‌گیری یک مشرب تازه فلسفی نیست که بعضی‌ها بخواهند چنین ادعایی مطرح کنند. در واقع مشرب جدید فلسفی یک معماری تازه بر روی لایه سخت و جوهر فلسفه محسوب می‌شود.

نکته پنجم اینکه تفاوت اصلی فلسفه اسلامی با فلسفه‌های یونان باستان را باید در خردگرایی ناب و مرزبندی بین فلسفه و برداشت‌های بی‌مبنا و حتی در مواردی

برداشت‌های خرافی از هستی‌جست‌وجو کرد و تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غرب و مدرن را باید اولاً در فطرت بنیادین بودن و در اصول حاکم در فلسفه اسلامی و ثانیاً در روش فلسفه اسلامی و ثالثاً در هدف فلسفه اسلامی در نظر گرفت. به بیان دیگر فلسفه مدرن گرچه با انقلاب دکارت آغاز می‌شود و با اندیشه‌های کانت جلو می‌رود ولی در مسیری که تا الآن طی کرده بیش از آنکه جنبه صد در صد عقلی خود را به هر ترتیبی حفظ کند به سمت علم‌گرایی پیدا کرده و فلسفه‌های جدید غربی بیش از اینکه انسان را از سردرگمی نجات بدهند و آن را صاحب تکیه‌گاه کنند، بیشتر انسان را در سردرگمی فرو بردند.

ششم اینکه میان فلسفه و آراء فلاسفه تفاوت وجود دارد. فلسفه یک دستگاه فکری با معماری‌های متنوع است و بر اساس این دستگاه مجموعه‌ای از آراء متکثر فلسفی شکل می‌گیرد. آنچه که شکل می‌گیرد آراء فلاسفه مساوی فلسفه یک مشرب فلسفی نیست که اگر مثلاً رأی یک فیلسوف را باطل کردیم کل فلسفه باطل نمی‌شود. البته برخی چنین دیدگاهی دارند. البته وقتی نقد آرای فلسفی ممکن است به طریق اولی نقد فلسفه اسلامی و دستگاه و مشرب‌های او هم امکان‌پذیر است. معمولاً کسانی که با فلسفه اسلامی مخالفت می‌ورزند منشأ مخالفتشان آرای خاص فلاسفه است نه دستگاه فلسفه. ضمن اینکه نمی‌توانم از بیان این مطلب صرف نظر کنم که بخشی از نقدهایی که به آرای فلاسفه اسلامی هم می‌شود مولود عدم درک درست این آراء است. در خیلی از این موارد ملاحظه می‌کنید که منظور از چنین رأی و نظر چیست و مشخص می‌شود که ناقد محترم متوجه منظور فیلسوف نشده است. نمی‌خواهم بگویم همه موارد اینگونه است اما بخش مهمی از موارد اینگونه است.

نکته هفتم و آخرین نکته در باب مقدمه کلیت فلسفه این است که امروز بعضی از لزوم تحول در فلسفه اسلامی سخن می‌گویند. ما هم می‌گوییم؛ اما به نظر می‌رسد که هنوز درباره معنا در مورد فلسفه تحول اسلامی نظر شفاف‌تری ابراز نشده است. تحول در فلسفه را می‌شود در چند عرصه دنبال کرد. اول: در پالایش فلسفه از آرای غیر فلسفی اعم از کلامی

عرفانی و غیره. دوم: در تقویت نقاط سست و ضعیف و اقتناع کننده. سوم: در ورود به موضوعات جدیدی که در قلمرو فلسفه هست هنوز فلسفه وارد نشده است. چهارم: در امتداد بخشی به هستی‌شناسی فلسفی به زندگی اجتماعی. بنابراین متوجه شدید که موضوع فلسفه را عوض نکردم و قلمرو فلسفه را هم تغییر ندادم. بلکه می‌گویم ما با همین موضوع و همین قلمرو می‌توانیم وارد حوزه زندگی اجتماعی شویم و بر دستورالعمل‌های اجتماعی هم از این منظر اثر بگذاریم.

بعد از طرح این هفت نکته‌ای که از باب مقدمه عرض کردم حالا لازم است در معرفی فلسفه نوصدرایی ده مطلب کلیدی و اساسی نیز بیان کنم.

اول: اینکه فلسفه صدرایی همچنان یکی از قوی‌ترین مشرب‌های فلسفه‌ی اسلامی است چرا؟ چون با پیوند با قرآن، عرفان و برهان هم قدرت بینایی فلسفه را دو چندان کرده است و هم قدرت حل مسائل گره‌های هستی‌شناسانه را مضاعف ساخته است. درعین حال تأکید می‌کنم نقدر فلسفه صدرایی منتفی نیست و هیچ‌گاه از دستورالعمل فلسفه صدرایی خارج نشده است.

مطلب دوم: اینکه فلسفه نو صدرایی در عرض فلسفه صدرایی نیست؛ یعنی یک مشرب تازه نیست بلکه با اذعان به قدرت و کارایی فلسفه صدرایی مکمل و تداوم بخش فلسفه صدرایی است. ما نیامده‌ایم مشرب‌های فلسفی اضافی کنیم و بگوییم یک مشرب جدید وجود دارد به نام نوصدرایی. ما فلسفه نوصدرایی را در طول فلسفه صدرایی تلقی کردیم.

سوم: اینکه نخستین کار اصلی فلسفه نوصدرایی سرایت دادن فلسفه صدرایی در مسائل اجتماعی بدون خروج از قلمرو فلسفه اسلامی است؛ به عبارت دیگر نوصدراییان در عمل بدون اینکه موضوع فلسفه را عوض کنند وارد ساحت جامعه کردند، هرچند هنوز فاصله فلسفه نوصدرایی با نقطه مورد انتظار زیاد است. درست است که این کار انجام شده، ولی حق مطلب هنوز ادا نشده است.

نکته چهارم: این است که کار دوم فلسفه نوصدرایی مواجهه با مکاتب الحادی است یعنی تا الآن نه فقط رویارویی فلسفه نوصدرایی با این مکاتب بسیار وسیع و عمیق بوده است بلکه در اغلب این موارد مکاتب الحادی مغلوب فلسفه نوصدرایی بودند که نمونه بارز آن در نقدهای بنیان افکن علامه طباطبائی بر مارکسیسم جستجو کنیم. علامه طباطبائی هم در کشاندن فلسفه صدرایی در ساحت اجتماعی نقش بسیار کلیدی و منحصر به فرد داشتند و هم در رویارویی با مکاتب الحادی از پایگاه فلسفه صدرایی داشته‌اند.

پنجم: اینکه کار بعدی فلسفه نوصدرایی پالایش و تخلیص فلسفه صدرایی است. ما نمی‌توانیم رد کنیم که بخشی از متون فلسفی مرحوم صدرالمآلهین وارد مباحثی شده است که یا ربط وسیعی با فلسفه ایشان ندارد یا اثبات‌پذیری آن با روش حکمت متعالیه به راحتی ممکن نیست. لذا پالایش فلسفه صدرایی و خالص‌سازی آن که البته همه در رهگذر نقد صورت گرفته و می‌گیرد، یکی از کارهای نوصدراییان به شمار می‌رود؛ یعنی نوصدراییان تعصبی ندارند که حالا مطلبی لازم شد پالایش شود و آن را پالایش کنند.

ششم: اینکه کار دیگر فلسفه نوصدرایی نقد، تکمیل و نوآوری در طول فلسفه صدرایی است. در واقع فلسفه نوصدرایی نه تنها نقد فلسفه نوصدرایی را کنار نمی‌گذارد و همان‌طور که اشاره شد هیچ تعصب کورکورانه‌ای به آرای مرحوم ملاصدرا ندارد بلکه باب نوآوری در متن فلسفه صدرایی هم نمی‌بندد؛ که برای نمونه می‌شود به نوآوری‌های علامه طباطبائی اشاره کرد. با یک جستجوی کامل‌تر به فهرست‌های دقیق‌تر به نوآوری‌های علامه طباطبائی دست پیدا کرد.

نکته هفتم: اینکه سر جمع فلسفه نوصدرایی با تکیه به فلسفه صدرایی دارای ویژگی‌هایی است که اهم این ویژگی‌ها را عرض می‌کنم یکی فطرت محوری و دیگری نسبت‌گریزی، بعدی وسعت دهی به منایع و روش‌های شناخت، بعدی خردسالاری، دیگری سکون و حرکت‌مندی، بعدی کمال‌گرایی و واقع‌گرایی است. البته همه این ویژگی‌ها را در یک ویژگی مهم دیگر پیوند زد و اینکه فلسفه صدرایی و نوصدرایی در عین حال که خط قرمز خودش را تحقیق‌پذیری عقلی می‌داند ضمن اثبات عقلی دین نه

تنها وحی را دارنده امتیازات بی‌همتا می‌داند بلکه کمال بهره را در دین جهت باز کردن گره‌های نظری می‌برد و متقابلاً در دین نیز در برابر حجمه‌های دینی حمایت می‌کند. نکته هشتم: اینکه فلسفه صدرایی و نوصدرایی به این دلایل از توان تمدن‌سازی برخوردارند. این سؤال را یکی از من پرسید. شماها چه دلایلی دارید که فلسفه صدرایی و نوصدرایی از سایر مشرب‌های فلسفی از مکاتبی مثل نواخیاری گری تفکیک و امثال این‌ها قدرت بیشتری در تمدن‌سازی دارند؟ در فلسفه همان‌طور که اشاره شد هستی‌شناسی را هم از جهت نظری و هم از جهت عملی تداوم اجتماعی می‌دهد و دوم اینکه این فلسفه تعالی‌بخشی اجتماعی و هم‌افزایی اهالی جامعه بر کمال را لازمه تعالی‌بخشی فردی در مدار هستی می‌داند. سوم این‌که فلسفه در عین حفظ استقلال خود با دین رابطه تنگاتنگی دارد و دین را در قانون‌گذاری اجتماعی مدد می‌کند. چهار این‌که فلسفه در ساخت علوم‌انسانی و اجتماعی نقش کلیدی دارد. به نظرم این مشرب‌ها از سایر مشرب‌ها و از مکاتب غیرفلسفی حتی در درون اتمسفر اسلامی کارایی‌اش برای تمدن‌سازی به مراتب بیشتر است.

مطلب نهم: اینکه امام خمینی و علامه طباطبائی بانیان اصلی فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و شاگردان این بزرگواران در عمل بیشترین خدمت را به شکل‌گیری و بسط و تعمیق فلسفی نوصدرایی کردند. به بیان دیگر امام راحل در همه عرصه‌ها به‌ویژه در ساحت فلسفه سیاسی پایه‌گذار بخش مهمی از فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و همچنین علامه طباطبائی و شاگردان ایشان از جمله: استاد شهید مطهری، آیت‌الله جوادی عاملی و علامه مصباح یزدی که البته شاگرد امام هم بودند، در حوزه هستی‌شناسی و در عرصه انسان‌شناسی پایه‌گذار فلسفه نوصدرایی هستند که ان‌شاءالله این راه از سوی شاگردان این بزرگواران تداوم پیدا خواهد کرد.

نکته دهم: فلسفه نوصدرایی بخشی از راه را رفته ولی راه‌های نرفته، کم‌کاری‌ها و بی‌عملی‌ها در این ساحت نیز کم نیست. اول اینکه بعد از رحلت علامه طباطبائی و استاد شهید مطهری رویارویی فکری با مکاتب بشری با افت قابل توجهی روبه‌رو شد و هنوز

نوصدراییان با بخش مهمی از فلسفه‌های معاصر و پرسش‌های بنیادی برآمده از این فلسفه مواجهه مبتکرانه‌ای نداشته‌اند. دوم اینکه در مواردی فلسفه نوصدرایی جایگاه خودش را با علم کلام خلق کرده و آزادی و استقلال خودش را فدای مواجهه کلامی با حملات علیه دین کرده است. می‌توانست از پایگاه فلسفه به دین کمک کند و نیاز نبود وارد حوزه کلام شود. هنوز نوصدراییان قدر و قیمت واقعی و نظام برآمده از آن را ندانستند و درجه‌توریزه کردن این نظم جدید اجتماعی گام‌های بلندی بر نداشتند. چهار اینکه فلسفه نوصدرایی هنوز تأثیرات عمیقی در فقه و سوق دادن فقه به عقل‌گراتر شدن و نظام‌ساز شدن نداشته است. پنجم اینکه با اینکه فلسفه نوصدرایی گام‌های موثری در تداوم اجتماعی خودش داشته اما هنوز نتوانسته خردگرایی نوصدرایی را در فرهنگ و سبک زندگی مردم رواج دهد، کاری که غربی‌ها کردند. فلسفه غرب موفق شده در حوزه کودکان هم آموزه‌هایی را ارائه بدهد؛ اما ما هنوز نتوانستیم چنین کاری انجام بدهیم.

فلسفه نوصدرایی حالا چه نسبتی با علوم انسانی اسلامی دارد که هفت مطلب مهم را عرض می‌کنم: اولاً همچنان که رابطه فلسفه با علوم اثبات مبادی تصدیقی می‌باشد فلسفه نوصدرایی هم چنین نقشی را در قبال علوم انسانی و رشته‌های آن ایفا کند. فلسفه صدرایی نقش لایه زیرین علوم انسانی را بر عهده دارد. من نمی‌گویم همه زیربنای نوصدرایی را فلسفه صدرایی می‌سازد، می‌گویم لایه زیرین و مرکزی‌ترین نقطه سخت را می‌سازد. ثانیاً حضور تعیین‌کننده فلسفه نوصدرایی در هسته سخت علوم انسانی اسلامی به منزله عدم حضور تعریف شده و هدف‌مند فلسفه صدرایی در سایر لایه‌ها و مناطق علوم انسانی اسلامی نیست. هرچند گفته شود که فلسفه نوصدرایی در تمام لایه‌ها مثل اکسیژن حضور دارد اقرار نشده است. البته این دیدگاه بنده است و قطعاً دیدگاه من هم قابل نقد است. ثالثاً از آنجا که علوم انسانی نمی‌تواند بدون تکیه‌گاه باشد فلسفه نوصدرایی در علوم انسانی اسلامی چنین نقشی را دارد. علوم انسانی از نسبی‌گرایی افراطی نجات پیدا می‌کند هرچند که باید توجه کنیم که وجود نسبی‌گرایی غیرمطلق نه قابل انکار هست و نه مذموم هست. ما با سطحی از نسبی‌گرایی در علم مواجه هستیم و نمی‌توانیم باب نسبی‌گرایی را ببندیم، آنچه که مذموم هست و

اجازه نمی‌دهد که علوم انسانی کار خود را جلو ببرد، نسبت هست که می‌شود در مورد آن صحبت کرد. رابعاً علوم انسانی اسلامی به جز لایه سخت خودش در سایر لایه‌های خود ظنی است. این گونه نیست که در فقه هم به یقین احتیاج داشته باشیم و بر ظن استوار است ولی ظن معتبر مد نظر است. در علوم انسانی اسلامی هم همین طور است. نمی‌خواهیم ادعا کنیم که همه چیز قطعی می‌شود. خامسا جمع بین برهان قرآن و عرفان تأکید بر تعالی بخشی و نیز جامعه‌نگری در فلسفه نوصدرایی موجب می‌شود که این فلسفه با دین در جهت ساخت علوم انسانی تشریک مساعی راحت‌تری داشته باشد و در شکل‌گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی نقش مؤثرتری ایفا کند. سادسا ابتدای علوم انسانی اسلامی بر فلسفه نوصدرایی مانند ابتدای علوم انسانی بر دین نه نسبت این علوم با علوم تجربی و تفسیری را کم می‌کند و نه از کارایی علوم در جنبه‌های عینی می‌کاهد. سابعاً از منظر فلسفه نوصدرایی تفاوت اصلی علوم انسانی اسلامی را با علوم انسانی سکولار را باید در نسبت‌گرایی در خردگرایی ناب و فطرت بنیاد در محترم شمردن وحی و اظهار نیازمندی به آن در عرصه‌های معین در تعالی بخشی به انسان و جامعه انسانی و در پیوند میان حیات دنیوی و اخروی در قدرت منحصر به فرد این علوم برای حل اختلافات و منازعات بشری و به تبع آن در آرامش بخشی به انسان و جوامع انسانی در نظر گرفت.